

نوشته و. ای. لنین

مارکسیسم و رویونیسم

گفته معروفی است که اگر قضایای بدیهیه هندسی هم با منافع افراد برخورد می نمود، محققاً آنها را رد میکردند. تئوریهای علوم طبیعی که با موهومات کهنه یزدان شناسی برخورد میکرد همیشه موجب یک مبارزه کاملاً سبانه ای شده و هنوز هم میشود. تعجب آور نیست که آموزش مارکس، که مستقیماً برای تئویر افکار طبقه پیشرو جامعه معاصر و سازمان آن بکار میرود وظایف این طبقه را معین میکند و - به حکم تکامل اقتصادی - تغییر اجتناب ناپذیر رژیم معاصر را به نظم و ترتیب جدید به ثبوت میرساند - مجبور بوده است هر قدم خود را در راه زندگی نبرد کنان بردارد.

درباره علم و فلسفه بورژوازی که بطور فرمایشی از طرف پروفیسورهای فرمایشی برای تحقیق تیپ جوان طبقات ثروتمند و برای "برانگیختن" آنان علیه دشمنان خارجی و داخلی تعلیم داده میشود حاجتی به تذکر نیست. این علم حتی سخنی هم درباره مارکسیسم نمیخواهد بشنود و آن را مردود و معدوم اعلام می نماید. هم دانشمندان جوان که ابطال سوسیالیسم را نزدیکان ترقی خود ساخته اند و هم پیران کهنسال که قیم هر گونه "سیستمهای" پوسیده هستند با حرارتی یکسان بر مارکس میتازند. رشد مارکسیسم و بسط و تحکیم اندیشه های آن در بین طبقه کارگر ناگزیر موجب آن شد که این حملات بورژوازی بر ضد مارکسیسم که پس از هر بار "معدوم شدن" از طرف علم فرمایشی بورژوازی - محکمر، آبدیده تر و جاندارتر از سابق میشود - زیادتر و شدیدتر گردد.

ولی در بین آموزشهایی هم که مربوط به مبارزه طبقه کارگر می باشد و اکثراً در بین پرولتاریا رواج دارد مارکسیسم ابد و به هیچوجه دفعتاً خود را مستحکم نکرد. مارکسیسم طی نیم قرن اول موجودیت خود (از سالهای چهل سده نوزدهم) با تئوریهایی که از اساس با آن دشمن بودند مبارزه میکرد. در نیمه یکم سالهای چهل مارکس و انگلس با هگلی های چپ رادیکال که پیرو نظر ایده آلیسم فلسفی بودند تصفیه حساب نمودند. در اواخر سالهای چهل در رشته آموزشهای اقتصادی مبارزه ای - علیه پرودونیسم - آغاز میگردد. سالهای پنجاه این مبارزه را سرانجام میدهد: انتقاد از احزاب و آموزشهایی که در خلال سال طوفانی ۱۸۴۸ متظاهر شده بودند. در سالهای شصت مبارزه از عرصه تئوری عمومی قدم به عرصه ای میگذارد که به نهضت مستقیم کارگری نزدیکتر است: باکونیسم از انترناسیونال طرد میشود. در آغاز سالهای هفتاد در آلمان برای مدت کوتاهی مولبرژر پرودونیست به میدان می آید: در پایان سالهای هفتاد هم دورینگ پوزیتیویست ظهور میکند. ولی هم نفوذ این و هم نفوذ آن در میان پرولتاریا دیگر بکلی ناچیز است. اکنون دیگر مارکسیسم بدون چون و چرا بر کلیه ایدئولوژیهای دیگر در نهضت کارگری غلبه میکند.

در اوان سالهای ۹۰ قرن گذشته این پیروزی در قسمتهای مهم خود به انجام رسیده بود. حتی در کشورهای لاتین هم که سنتهای پرودونیسیم در آنجا مدت بیشتری دوام کرده بود، احزاب کارگر در حقیقت شالوده برنامہ ها و تاکتیک خود را بر اساس مارکسیستی ریختند. تشکیلات بین المللی جنبش کارگری، که بصورت کنگره های متناوب بین المللی تجدید حیات نمود، بلافاصله و تقریباً بدون مبارزه در تمام مسائل اساسی بر زمینه مارکسیسم قرار گرفت. ولی هنگامی که مارکسیسم عرصه را بر تمام آموزشهای کم و بیش جامع خصم تنگ نمود، آن تمایلاتی که درون این آموزش ها قرار داشتند به جستجوی راههای دیگری برای خود افتادند. شکلها و انگیزه های مبارزه تغییر کرد ولی مبارزه ادامه داشت. به این ترتیب نیم قرن دوم موجودیت مارکسیسم (سالهای نود قرن نوزدهم) با مبارزه جریان ضد مارکسیستی درون مارکسیسم آغاز گردید.

برنشتین که سابقاً یکی از مارکسیست های ارتدکس بود، نام خود را بر این جریان گذارد و با های و هوی زیاد و با جامعترین بیان اصلاح آموزش مارکس و تجدید نظر در آموزش مارکس یعنی به شکل رویزیونیسم قدم به میدان گذارد. حتی در روسیه که در آن عمر سوسیالیسم غیر مارکسیستی طبعاً - به حکم عقب ماندگی اقتصادی کشور و کثرت نفوس دهقانی که زیر فشار بقایای سرواژ قد خم کرده است - طولانی تر از هر جا بود. حتی در این روسیه، مارکسیسم بطور آشکاری در برابر چشم ما به رویزیونیسم تبدیل میشود. چه در مسئله ارضی (برنامه مونیسیپالیزاسیون تمام اراضی) و چه در مسائل عمومی برنامه و تاکتیک، سوسیال - نارودنیکهای ما بیش از پیش به کمک "اصلاحات" وارده در آموزش مارکس بقایای در حال زوال و انحطاط سیستم فرتوتی را که به شیوه خاص خود جامع و اساساً دشمن مارکسیسم است، جایگزین مارکسیسم می نمایند.

سوسیالیسم ماقبل مارکس شکست خورده است. این سوسیالیسم حالا دیگر نه در زمینه خاص خود، بلکه بعنوان رویزیونیسم و در زمینه عمومی مارکسیسم به مبارزه ادامه میدهد. حال ببینیم مضمون ایدئولوژیک رویزیونیسم چیست.

رویزیونیسم در رشته فلسفه بدنبال "علم" پروفیسور مآبانه بورژوازی میرفت. پروفیسورها "بسوی کانت رجعت" میکردند. رویزیونیسم هم بدنبال نئوکانتیست ها کشیده میشد. پروفیسورها هزار بار سفله گویی های کشیشی را علیه ماتریالیسم فلسفی تکرار میکردند - رویزیونیستها هم با تبسمی اغماض آمیز زیر لب (کلمه به کلمه طبق آخرین هندبوک*) زمزمه میکردند که ماتریالیسم مدتها است "رد شده است"؛ پروفیسورها با دادن نسبت "سگ مرده" به هگل او را مورد تحقیر قرار میدادند و در حالیکه خودشان ایده آلیسمی را ترویج میکردند که هزار بار پست تر و مبتذلتر از ایده آلیسم هگل بود - با نظر

حقارت به دیالکتیک مینگریستند - رویونیستها هم از پی آنها در منجلا ب لوٹ فلسفی علم غوطه ور شده " اولوسیون " " ساده " (و آرام) را جایگزین دیالکتیک " زرنگ " (و انقلابی) میکردند؛ پروفیسورها در مقابل دریافت مقرری دولتی خود سیستمهای ایده آلیستی و " انتقادی " خود را با " فلسفه " رایج قرون وسطائی (یعنی با یزدان شناسی) دمساز میکردند، - رویونیستها هم خود را به آنها نزدیک کرده کوشش داشتند مذهب را " کار خصوصی " اشخاص کنند منتها نه در مورد دولت معاصر، بلکه در مورد حزب طبقه پیشرو.

حال اینگونه " اصلاح " آموزش مارکس چه اهمیت واقعی طبقاتی دارد موضوعی است که درباره آن احتیاجی به تذکر نیست - موضوع بخودی خود واضح است. ما فقط خاطر نشان میکنیم که در سوسیال دموکراسی بین المللی یگانه مارکسیستی که سفته گوئی های عجیب رویونیستها را در این مورد از نقطه نظر ماتریالیسم دیالکتیک پیگیر مورد انتقاد قرار داد پلخانف بود. این موضوع را بخصوص از این نظر باید بطرزی قطعی خاطر نشان کرد که در زمان ما تلاشهای کاملا باطل و غلطی بعمل میآید برای اینکه تحت لوای انتقاد از اپورتونیسیم تاکتیکی پلخانف، آل آشغالهای ارتجاعی فلسفی را جا بزنند. [**]

قبل از اینکه به موضوع علم اقتصاد بپردازیم باید متذکر شویم که " اصلاحات " رویونیستها در این مبحث به مراتب متنوعتر و مبسوطتر بود؛ آنها میکوشیدند تا " با اطلاعات جدید تکامل اقتصادی " مردم را تحت تأثیر بگیرند. میگفتند که در رشته کشاورزی بههیچوجه عمل تمرکز و طرد تولید کوچک به توسط تولید بزرگ، وجود ندارد و در رشته بازرگانی و صنایع هم این عمل با حداکثر کندی انجام میگردد. میگفتند بحرانها اکنون نادرتر و ضعیفتر شده است و احتمال دارد کارتلها و تراستها به سرمایه امکان بدهند که بکلی بحرانها را برطرف سازد. میگفتند " تئوری ورشکستگی " یعنی اینکه سرمایه داری بسوی ورشکستگی میرود، بی پر و پا است چونکه حدت تضادهای طبقاتی رو به کاستن است. بالاخره میگفتند که عیبی ندارد تئوری ارزش مارکس هم طبق نظر بم - باورک اصلاح گردد. مبارزه با رویونیست ها در این مسائل همان جنب و جوش پرثمر را در رشته اندیشه تئوریک سوسیالیسم جهانی ببار آورد که جرو بحث انگلس با دورینگ بیست سال قبل از این ببار آورده بود.

** - به کتاب " رسالاتی درباره فلسفه مارکسیسم " تألیف باگدانف ، بارازف و دیگران و دیگران رجوع شود. اینجا جای تجزیه و تحلیل این کتاب نیست و من مجبورم فعلا به این اظهار اکتفا کنم که در آتیه نزدیکی در یک رشته مقاله و یا در یک رساله مخصوص نشان خواهیم داد که تمام مطالب مذکور در متن در خصوص رویونیستهای نئوکانتیست در حقیقت امر به این رویونیستهای نئو - لومیسیت و نئو - برکلیست هم مربوط میشود [الف] (مراجعه شود به چاپ چهارم کلیات، جلد چهاردهم . ه . ت .)

براهین رویونیست ها با مدارک و ارقامیکه در دست موجود بود مورد بررسی قرار میگرفت. به ثبوت رسید که رویونیست ها منظمآ تولید کوچک معاصر را رنگ و جلا میدهند. واقعیت تفوق صنعتی و بازرگانی تولید بزرگ بر کوچک را نه تنها در صنایع بلکه در زراعت نیز مدارک غیرقابل ردی ثابت مینماید. ولی در زراعت، رشد و تکامل تولید کالائی بمراتب ضعیف تر است و آمارگران و اقتصاددانان معاصر معمولآ آن رشته های مخصوص (گاهی حتی معاملات) زراعت را که جلب روزافزون زراعت را بمیدان مبادله اقتصاد جهانی نشان میدهد بد مشخص می نمایند. تولید کوچک که بر روی ویرانه های اقتصاد مبادله ای قرار گرفته است موجودیت خود را به قیمت بدی دائم التزاید تغذیه، گرسنگی مزمن، تمدید روزگار، خرابی روز افزون وضع دامها و نگاهداری آنها و عبارات آخری بهمان وسائلی حفظ می نماید که تولید خانگی میکوشید موجودیت خود را در برابر مانوفاکتور سرمایه داری حفظ نماید. هر قدمی که علم و صنعت بجلو برمیدارد بطور ناگزیر و بی امان به ارکان تولید کوچک در جامعه سرمایه داری خدشه وارد میشود و وظیفه علم اقتصاد سوسیالیستی است که این جریان را در تمام شکل های آن که غالبآ بغرنج و پیچیده است مورد تدقیق قرار دهد، به تولید کننده کوچک ثابت کند که بقاء در شرایط سرمایه داری امکان ناپذیر است. اقتصاد روستایی در شرایط سرمایه داری در بن بست قرار دارد و دهقان ناگزیر باید نقطه نظر پرولتار را قبول کند. در مسئله مورد بحث گناه رویونیست ها از نظر علمی این بود که واقعیاتی را بطور یکجانبه انتخاب و با هم جمع میکردند بدون این که ارتباط آن را با کلیه رژیم سرمایه داری در نظر بگیرند، - از نظر سیاسی هم گناه آنها این بود که ناگزیر، بطور ارادی یا غیر ارادی، دهقان را، بجای اینکه دعوت به نقطه نظر پرولتار انقلابی کنند، به قبول نقطه نظر صاحب کار (یعنی نقطه نظر بورژوازی) دعوت میکردند.

در مورد تئوری بحرانها و تئوری ورشکستگی، کار رویونیسم از این هم بدتر بود. فقط در یک زمان خیلی کوتاه و آن هم اشخاص خیلی نزدیک بین ممکن بود، تحت تأثیر رونق و شکفتگی چند ساله صنایع ب فکر تغییر اصول آموزش مارکس بیفتند. واقعیت خیلی زود به رویونیست ها نشان داد که دوران بحرانها منقضی نشده است، بلافاصله پس از شکفتگی، بحران فرا رسید. شکلها و تواتر و منظره بعضی بحرانها تغییر کرد. ولی بحرانها بمنزله جزء لاینفک و ناگزیر رژیم سرمایه داری برجای باقی ماندند. کارتلها و تراست ها، ضمن تجمع و تمرکز تولید، در عین حال در برابر چشم عموم هرج و مرج تولید، عدم تأمین پرولتاریا و فشار سرمایه را تشدید میکردند و بدینطریق بر حدت تضادهای طبقاتی به درجه ای که هنوز نظیر آن دیده نشده بود می افزودند. این موضوع را که سرمایه داری - چه از نقطه نظر بحرانهای جداگانه سیاسی و اقتصادی و چه از نقطه نظر افلاس تام همه رژیم

سرمایه داری - بسوی ورشکستگی می‌رود تازه ترین تراست های عظیم با کمال وضوح و بمقیاس بسیار وسیعی نشان دادند. بحران اخیر مالی در آمریکا، حدت دهشتناک بیکاری در سراسر اروپا، صرف نظر از بحران قریب الوقوع صنعتی که علائم و امارات زیادی بر آن دلالت میکند، همه اینها منجر به این شد که "تئوریهای" اخیر رویونیست ها را همه، و از قرار معلوم خود آنان نیز، فراموش کردند. فقط آن درسهایی را که این ناستواری روشنفکری به طبقه کارگر داده است نباید فراموش کرد.

درباره تئوری ارزش فقط باید متذکر شد که در این مورد رویونیست ها غیر از کنایه و آه های حسرت بار که بسیار مبهم و بم - باورک مآبانه است، مطلقاً چیزی از خود نیاورده اند و به همین سبب هم هیچ اثری در سیر تکامل اندیشه علمی باقی نگذارده اند.

در رشته سیاست، رویونیسم تلاش میکرد همان مهمترین مطلب مارکسیسم یعنی آموزش مبارزه طبقاتی را مورد تجدید نظر قرار دهد. به ما میگفتند - آزادی سیاسی، دموکراسی، حق انتخابات همگانی زمینه مبارزه طبقاتی را از بین می برد و اصل قدیمی "مانیفست کمونیست" را که میگوید کارگران میهن ندارند، باطل میسازد. و در دموکراسی که "اراده اکثریت" حکمفرمایی میکند، دیگر به اصطلاح نه میتوان بدولت مانند ارگان حکمرانی طبقاتی نگریست و نه اینکه از اتحاد با بورژوازی مترقی سوسیال - رفرمیست علیه مرتجعین چشم پوشید.

مسلم است که این اعتراضات رویونیستها در سیستم کاملاً موزونی از نظریات یعنی نظریات بورژوا - لیبرال که دیر زمانی است معروف است، خلاصه میشد. لیبرالها همیشه میگفتند که پارلمانتاریسم بورژوازی، طبقات و تقسیمات طبقاتی را از بین میبرد، چون کلیه افراد بدون هیچ فرقی حق رأی و حق شرکت در امور دولتی دارند. تمام تاریخ اروپا در نیمه دوم قرن نوزده و تمام تاریخ انقلاب روسیه در آغاز قرن بیستم به رأی العین نشان میدهد که این نظریات تا چه حد پوچ و بی معنی است. با آزادی سرمایه داری "دموکراتیک" تناقضات اقتصادی ضعیف نگردیده بلکه حدت می یابد. پارلمانتاریسم ماهیت واقعی جمهوریهای بورژوازی دموکراتیک را که ارگان فشار و ظلم طبقاتی هستند از میان نمی برد بلکه این ماهیت را بی پرده جلوه گر میسازد. پارلمانتاریسم که کمک میکند تا توده هایی از اهالی که بمراتب وسیع تر از آنهایی بودند که سابقاً بطور فعال در حوادث سیاسی شرکت میکردند روشن و متشکل شوند، با این عمل خود مقدمات رفع بحراناها و انقلابهای سیاسی را فراهم نمیکند بلکه مقدمات حداکثر حدت جنگ داخلی را هنگام این انقلابها فراهم میسازد. حوادث پاریس در بهار ۱۸۷۱ و حوادث روسیه در زمستان ۱۹۰۵ (۱) واضح تر از واضح نشان دادند که چگونه چنین حدتی ناگزیر فرامیرسد. بورژوازی فرانسه، برای سرکوبی جنبش پرولتاریایی، بدون لحظه ای تردید، با دشمن تمام ملت خود یعنی با ارتش اجنبی که میهن او را ویران کرده بود وارد بند و بست شد. کسیکه دیالکتیک درونی ناگزیر پارلمانتاریسم و دموکراتیسم بورژوازی یعنی نکته ای را که حل مشاجرات را بوسیله

اعمال زور توده ای بیش از پیش حدت میدهد نفهمد، هیچگاه قادر نخواهد بود یک پروپاگاند و تبلیغات مطابق با اصولی که توده های کارگر را برای شرکت پیروزمندانه در اینگونه " مشاجرات " واقعاً آماده کند، بر زمینه این پارلمانتاریسم اجراء نماید. تجربه اتحادها، سازشها و ائتلافهایی که در باختن با لیبرالیسم سوسیال رفرمیست و در انقلاب روسیه با رفرمیسم لیبرال (کادتها) شده است بطور قانع کننده ای نشان داد که این سازشها فقط ذهن توده ها را مشوب میسازد و بجای آن که اهمیت واقعی مبارزه آنان را بالا ببرد از آن میکاهد زیرا مبارزین را با عناصری مربوط میسازد که استعدادشان برای مبارزه به مراتب کمتر بوده، بمراتب متزلزل تر و خیانتکارترند. میلرانیسم فرانسه (۲) که بزرگترین آزمایش بکار بردن تاکتیک سیاسی رویزیونیستی در یک مقیاس وسیع حقیقتاً ملی بود - بطوری ارزش عملی رویزیونیسم را معلوم کرد که پرولتاریای تمام جهان هیچگاه آنرا فراموش نخواهد نمود.

رویه رویزیونیسم نسبت به هدف نهایی نهضت سوسیالیستی مکمل طبیعی تمایلات اقتصادی و سیاسی آن شد. " هدف نهایی - هیچ ولی جنبش - همه چیز " - این کلام قصار برنشتین ماهیت رویزیونیسم را بهتر از بسیاری مباحثات طولانی بیان مینماید. سیاست رویزیونیستی عبارتست از تعیین روش خود از واقعه ای تا واقعه دیگر، تطبیق حاصل کردن با حوادث روز و با تغییرات وارده در جزئیات سیاسی، فراموش کردن منافع اساسی پرولتاریا و خصائص اصلی کلیه رژیم سرمایه داری و کلیه تکامل تدریجی سرمایه داری، فداکردن این منافع در مقابل منافع آنی واقعی یا فرضی، و از خود ماهیت این سیاست هم آشکارا برمیاورد که میتواند شکل های بینهایت گوناگونی بخود بگیرد و هر مسئله ای که تا حدی " تازگی " داشته باشد و هر تغییری در حوادث که کمی غیر منتظره و پیش بینی نشده باشد، ولو فقط سر مویی و برای مدت کاملاً کوتاهی مثنی اصلی تکامل را تغییر داده باشد - ناگزیر و همیشه موجب پیدایش انواع مختلف رویزیونیسم خواهد گردید.

اجتناب ناپذیر بودن رویزیونیسم معلول ریشه های طبقاتی آن در جامعه معاصر می باشد. رویزیونیسم یک پدیده بین المللی است. هر سوسیالیستی که کمی مطلع و فکور باشد ممکن نیست کوچکترین تردیدی در اینمورد داشته باشد که مناسبات بین ارتدکس ها و برنشتینی ها در آلمان؛ گدیستها و ژورسیستها (اکنون بخصوص بروسیستها) در فرانسه؛ فدراسیون سوسیال - دموکرات و حزب مستقل کارگر در انگلستان؛ بروکر و واندرولد در بلژیک؛ انتکرایلیست ها و رفرمیست ها در ایتالیا؛ بلشویک ها و منشویکها در روسیه، با وجود تنوع عظیمی که از لحاظ شرایط ملی و عوامل تاریخی در وضع فعلی کلیه این کشورها وجود دارد، باز همه جا از لحاظ ماهیت خود یکسان است. " تقسیم بندی " در داخل سوسیالیسم جهانی معاصر، در حقیقت امر، اکنون دیگر در کشورهای مختلف جهانی در صراط واحدی انجام مییابد و بدینطریق مدلل مینماید که نسبت به ۳۰ - ۴۰ سال قبل، یعنی هنگامیکه در کشورهای مختلف، تمایلات ناهمگونی درون سوسیالیسم واحد جهانی مبارزه میکردند، قدم بزرگی بجلو

برداشته شده است. حتی آن "رویزیونیسیم چپ" هم که اکنون در کشورهای لاتین بمثابه "سندیکالیسم انقلابی" ظاهر شده است، با "اصلاح" در مارکسیسم خود را با آن تطبیق میدهد؛ لابیولا در ایتالیا، لاگاردل در فرانسه، چپ و راست از مارکسی که غلط درک شده است نزد مارکسی که درست درک میشود شکوه مینمایند.

ما در اینجا نمیتوانیم در روی تجزیه و تحلیل مضمون ایدئولوژیک این رویونیسم که هنوز خیلی مانده است تا مانند رویونیسم اپورتونیستی تکامل یابد و هنوز جنبه بین المللی بخود نگرفته و عملا دست و پنجه مهمی با احزاب سوسیال - دموکرات ولو در یک کشور نرم نکرده است مکث کنیم. از اینرو ما به "رویزیونیسیم راست" که فوقاً تصویر گردید اکتفا مینمائیم.

چه عاملی رویونیسم را در جامعه سرمایه داری ناگزیر مینماید؟ چرا رویونیسم عمیقتر از فرق بین خصوصیات ملی و مدارج تکامل سرمایه داری است؟ زیرا در هر کشور سرمایه داری در ردیف پرولتاریا همواره قشرهای وسیع خرده بورژوازی و صاحبکاران کوچک قرار دارند. سرمایه داری از تولید کوچک بوجود آمده است و دائماً بوجود می آید. یک سلسله "قشرهای متوسط" ناگزیر مجدداً بوسیله سرمایه داری بوجود می آیند (ضمانت فابریکها، کار در خانه و تعمیرگاههای کوچک که بعلت تقاضای صناعت بزرگ، مثلاً دوچرخه سازی و اتومبیل سازی، در سراسر کشور پراکنده است و غیره و غیره) این تولیدکنندگان کوچک جدید هم ناگزیر مجدداً بصوف پرولتاریا پرتاب میگردند. کاملاً طبیعی است که جهان بینی خرده بورژوازی باز و باز در صفوف احزاب وسیع کارگری رخنه مینماید. کاملاً طبیعی است که این موضوع باید اینطور باشد و تا لحظه جهشی انقلاب پرولتاریائی همواره اینطور خواهد بود، زیرا اشتباه عمیقی بود اگر تصور میشد که برای عملی شدن چنین انقلابی پرولتار شدن "تام و تمام" اکثریت اهالی ضروری می باشد. آنچه را که اکنون غالباً فقط از لحاظ ایدئولوژیک تحلیل میکنیم، یعنی مشاجره با اصلاحات تئوریک در آموزش مارکس - آنچه که اکنون فقط در اطراف پاره ای از مسائل خصوصی جنبش کارگری مانند اختلافات تاکتیکی با رویونیستها و انشعاب ناشی از این اختلافات - در کار عملی بروز میکند، - همه اینها را طبقه کارگر باز هم باید به مقیاس بینهایت بزرگتری تحمل نماید و این هنگامی خواهد بود که انقلاب پرولتاریائی کلیه مسائل مورد مشاجره را حدت دهد و کلیه اختلافات را در نکاتی تمرکز دهد که برای تعیین روش توده ها بلاواسطه ترین اهمیت را دارا است و وادار کند که در بحبویه مبارزه دشمن از دوست جدا شده و بمنظور وارد ساختن ضربات قطعی به دشمن متفقین بد رها گردند.

مبارزه ایدئولوژیک مارکسیسم انقلابی با رویونیسم در پایان قرن نوزدهم فقط پیش درآمد مبارزات عظیم انقلابی پرولتاریاست که علیرغم تمام تزلزلات و ضعف عناصر خرده بورژوا در راه پیروزی کامل هدف خود به پیش میرود.

[الف] - لنين كمى بعد كتاب " ماترياليسم و امپريوكريتيسيسم " را به رشته تحرير درآورد و در آن باگدانف و ديگر رويزيونيستها و نيز استادان فلسفه آنها أوناريس و ماخ را مورد انتقاد قرار داد.

۱- ۱) منظور قيام كارگران پاریس در ماه مارس سال ۱۸۷۱ است كه در نتیجه آن برای نخستین بار در تاریخ، "حکومت طبقه كارگر" (ماركس) یا كمون پاریس ایجاد گردید. حکومت ارتجاعی فرانسه به كمك ارتش اشغالی پروس، كمون پاریس را غرقه بخون نمود. ۲) منظور قيام مسلحانه كارگران مسكو در دسامبر سال ۱۹۰۵ است كه حکومت تزاری با قساوت و بیرحمی تمام آنرا سرکوب نمود.
ص ۳۳

۲- ميلرانیسم فرانسه جریانی اپورتونیستی بود كه به نام ميلران " سوسیالیست " فرانسوی نامیده میشود. ميلران در سال ۱۸۹۹ در کابینه ارتجاعی بورژوازی فرانسه شرکت کرد و به بورژوازی فرانسه در عملی نمودن سیاستهایش كمك نمود.